



گزارش یک زندگی و مرگ در هفت پرده

باستانی پاریزی برمی گردد هزار سال دیگر!

ستاره آیین روشن

همه چیز از سومین روز زمستان ۱۳۰۴ در روستای پاریز سیرجان شروع شد و ناگهان، در پنجمین روز بهار امسال، در بیمارستان مهر تهران، به آخر رسید. برای «بخارا»، وقتی در آستانه‌ی هشتاد سالگی از او خواسته بودند از خودش بگوید، نوشته بود: «مخلص دلم می‌خواهد هنوز چند سالی زنده بمانم. ما هنوز داریم هشتاد سال صد سال اول عمر خود را می‌گذرانیم و از هزاره‌ی اول زندگی، امیدوارم عمری باشد برای هشتاد سال صد سال دوم عمر، یادداشت مفصلی را خدمتان تقدیم کنم». عمری نبود. صیاد لحظه‌های تاریخ در پنجم فروردین ماند و؛ صبح یک روز که بهار بود و، اولین پنج‌شنبه‌ی سال ۹۳ بود، حمید و حمیده، با گذاشتن ۸۹ شاخه گل بر تابوت پدر، نوید یتیم شدن تاریخ کرمان را دادند. با وجود این که کرمانی‌ها می‌خواستند در کرمان دفن شود؛ به خواسته‌ی خود، پیکر دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی؛ مورخ، روزنامه‌نگار، نویسنده، پژوهشگر، شاعر، و استاد بازنشسته دانشگاه تهران، در قطعه‌ی ۲۵۰ بهشت‌زها (س) ردیف ۸۲ به خاک سپرده شد.

پرده اول:

باستانی پاریزی را دوستان نزدیکش، صیاد لحظه‌های تاریخ می‌خواندند و می‌دانند. او نویسنده بود. اولین کتابش را در بیست سالگی نوشت، وقتی که دانش آموز دانش‌سرای مقدماتی کرمان بود؛ «آثار پیغمبر دزدان». او شاعر بود؛ اولین شعرش را در دوازده سالگی سرود؛ «بیا ای برف و باران خداوند، که تا خلق جهان باشند خرسند / بیا تا کشت‌ورزان شاد باشند، ز هر بند غمی آزاد باشند / ... بیا تا باستانی شاد باشد، نه اینکه صورتش پر باد باشد». او روزنامه‌نگار بود؛ اولین بار در روستای خودش روزنامه نوشت، وقتی که چهارده ساله بود. یک روزنامه به نام «باستان» و یک مجله به نام «ندای پاریز» را منتشر می‌کرد. اولین مقاله‌اش در هفده سالگی، منتشر شد در روزنامه‌ی «بیداری»؛ مقاله‌ی شناخته شده‌ی «تقصیر یا مردان است نه زنان». نوزده ساله شد، مقاله بعدی‌اش چاپ شد. در همان روزنامه‌ی «بیداری» و درباره‌ی مرحوم ادبی. معلم دانشسرای مقدماتی کرمان، قلمش رو به پا گرفتن بود. مقاله‌های بعدی را هم به گفته‌ی خودش، در «روح القدس»، روزنامه‌ی مرحوم «سیدابوالقاسم پورحسینی» مدیر شبانه‌روزی دانشسرا منتشر کرد.

پرده دوم:

باستانی پاریزی شهریور ۱۳۲۵ به تهران رفت. شعرهایش را در روزنامه «خاور» چاپ می‌کرد. شعرهایی که بعدها و در سال ۱۳۲۹ در «یاد و یادبود» منتشر شد. همان شعرهایی که خیلی‌ها از نومییدی باستانی پاریزی در آن، انتقاد می‌کردند. بعد از آن هم، در سال‌های ملی شدن صنعت نفت، برای «کیهان»، اخبار عربی را ترجمه می‌کرد. محمد ابراهیم، پسر حاج آخوند پاریزی، از کلاس پنجم دبستان، عربی را از پدر آموخته بود.

همکاری او با روزنامه‌ی اطلاعات هم شروع شد و به جایی رسید که به گفته‌ی سید محمود دعایی، مدیر مسوول روزنامه؛ «استاد پاریزی با

روزنامه «اطلاعات» انس داشتند؛ به گونه‌ای که به مناسبت ۸۰ سالگی روزنامه، مقاله‌ای را در اختیار این روزنامه قرار داد. ایشان می‌گفتند: «من همزاد اطلاعات هستم». چرا که استاد پاریزی نیز سال ۱۳۰۴ متولد شده بودند.

باستانی پاریزی در تمام سال‌های عمرش، می‌نوشت. پیش از رفتن، بیش از ۶۰ عنوان

ابراهیم باستانی پاریزی، از چهره‌های فعال و اثرگذار عرصه‌ی تاریخ و فرهنگ کشور، مایه اندوه فراوان شد. این استاد فرزانه بیشتر عمر گرانبهای خود را با نگاه ستایش‌آمیز به تاریخ و تمدن ایرانی صرف تبیین ارزش‌های انسانی فرهنگ کشورمان کرد و ده‌ها اثر ارزشمند از خود به یادگار گذاشت که همچنان پربار و



روشنگر خواهد بود.

اینجانب این مصیبت را به خانواده مکرم ایشان، اصحاب تاریخ و فرهنگ و به ویژه مردم فرهنگ دوست کرمان و شاگردان و دوست‌داران ایشان تسلیت می‌گویم و از درگاه خداوند منان برای آن مرحوم غفران الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت دارم. پیام تسلیت سید حسن خمینی، سید محمد خاتمی و کانون نویسندگان ایران هم خوانده می‌شود.

پرده چهارم:

دیدار آخر دوستان با استاد؛ حجت‌الاسلام دکتر جعفریان، همکار ایشان در گروه تاریخ دانشگاه تهران؛ می‌گوید: «استاد یک عالم به تمام معنا بود؛ به گونه‌ای که در این سال‌ها حتی یک بار یک کلام تند، کنایه، غیبت یا حرفی که کسی را تحقیر کند، از او نشنیدم. ایشان هرگز در مناسبات علمی و اجتماعی از حد خودشان تجاوز نکرد.

او یکی از اسطوره‌های دانشگاه تهران در طول تاریخ این دانشگاه است و اسوه‌ای یکتا برای دانشجویان و اساتید به شمار می‌آید. دکتر باستانی پاریزی هرگز علم تاریخ را به پای سیاست قربانی نکرد و به علم، به همان معنی علمی خود نگاه می‌کرد، البته این مسأله مورد علاقه دانشجویان و دیگر افراد علاقه‌مند به تاریخ است. استاد باستانی پاریزی هرگز علم تاریخ را فدای خواسته دیگران در هیچ یک از ادوار نکرد و همواره آن را پیراسته و پاک نگاه داشت. این احترام به مقام علم است و وظیفه حکومت‌ها در قبال علم نیز این است که از دانشگاه و علم حمایت کنند».

سید محمود دعایی، مدیر مسوول روزنامه «اطلاعات» و از همشهریان استاد، با اشاره به فعالیت‌های علمی پژوهشی این استاد، می‌گوید:

کتاب برایمان گذاشت؛ جغرافیای کرمان. تاریخ کرمان که خودش، «سلجوقیان و غز در کرمان» را بهترین آن می‌دانست. مجموعه‌ی هفتی‌ها، ترجمه‌هایی مثل «اصول حکومت آتن، اخبار پیش از اسلام ایران از ابن اثیر و ...» و سفرنامه‌هایی همچون «از پاریز تا پاریس، در خاک پاک، پرده‌هایی از میان پرده و ...». در هیچ کدام از آثارش، از کرمان غافل نبود. خودش به بخارا گفته بود: «علاقه‌ی من به کرمان، البته بر مبنای آن است که ولایت من است، و پاریز از دهات سیرجان، و سیرجان از مضافات کرمان و اول ارض مس بها جلدی».

مقدماتی را که برای کتاب‌های دیگران می‌نوشت را در «جامع‌المقدمات» جمع کرد. باستانی پاریزی، به عنوان یک ایران‌شناس برجسته نیز در کنگره‌های مختلف به سخنرانی پرداخت و هر کدام را در کتاب‌های مختلف چاپ کرد؛ سخنرانی لندن درباره «طبری و تاریخ نگاری معاصر» را در کتاب «حصیرستان»، سخنرانی دیگری با موضوع «هویت ایرانی» را در کتاب «شمعی در طوفان» و ...

باستانی پاریزی در آستانه‌ی هشتاد سالگی‌اش درباره‌ی کتاب‌هایش، به بخارا گفته بود: «کتاب‌ها به ۶۱ جلد رسیده و امیدواری دارم که احتمالاً به ۷۷ جلد برسد... همه چیز از زمستان ۱۳۰۴ شروع شد و در بهار ۱۳۹۲ به آخر رسید».

پرده سوم:

وداع آخر؛ حمید و حمیده ۸۹ شاخه‌ی گل روی تابوت استاد گذاشتند. جمعیت تابوت استاد را روی دست بالا گرفته است. محدوده‌ی اطراف دانشگاه تهران جای سوزن انداختن نیست. رئیس‌جمهور روحانی، پیام تسلیت داده که خوانده می‌شود: «خبر درگذشت استاد محمد

«استاد باستانی پاریزی به شایستگی می‌نوشت و نسبت به آنان که در حق‌شان جفا شده بود، دفاع می‌کرد. او در هر دوره از حکومت‌ها که بر این کشور حاکم بودند، هرگز مجیز حاکمی را نگفت و به هیچ مسوولی چیزی نگفت. استاد باستانی پاریزی هیچ‌گاه نسبت به آنچه که به روزنامه «اطلاعات» می‌داد، حق‌القلم یا حق‌التحریر نخواست».

محمدعلی گلاب‌زاده، پژوهشگر تاریخ، از همشهریان استاد به نمایندگی از مردم کرمان، سخنرانی کرده و، می‌گوید: «این لحظه برای من لحظه‌ای بسیار خطیر است. درباره خصوصیات این بزرگوار باید بگویم که تلاش ایشان، آستانه‌ی اشراق و نگاهش، رصدخانه‌ی بی‌کرانگی بود. او هرگز آرام و قرار نداشت و در کوجه پس کوجه‌های تاریخ به دنبال عزت و بالندگی ملت ایران بود و همواره می‌کوشید تا کرمان و کرمانی را آن‌گونه که هستند، معرفی کند. اگر تاریخ و نام ایران با باستان گره خورده است، تاریخ کرمان نیز بی‌نام استاد پاریزی معنا ندارد. ایشان در یکی از یادداشت‌های خود نوشته بودند «و سرانجام من از ربیع الاول عمر به جمادی الاخر عمر رسیده‌ام». اما من می‌گویم نه، برای باستانی‌ها همیشه ربیع‌الاول عمر است و جمادی‌الآخر معنا ندارد».

در هاله‌ای از حزن و اندوه، تابوت را روی دست بالا گرفتند و به سمت بهشت زهرا می‌برند. تاریخ کرمان، به تهران، قطعه‌ی ۲۵۰ ردیف ۸۲ کنار آرامگاه حبیبیه حائری، ختم می‌شود.

پرده پنجم:

اتاق استاد، کتابخانه‌اش، کتاب‌هایش، و دفتر و قلم و عینک و عصا و کلاهش ... سایه‌ی صیاد لحظه‌های تاریخ از سر کرمان و ایران کم شد. اولین پنج‌شنبه و جمعه‌ی بی باستانی پاریزی می‌گذرد. شنبه؛ هشتم فروردین ماه ۹۳. مسجد جامع شهرک قدس، وزیر ارشاد آمده است. رئیس شورای شهر تهران هم، سید هادی خامنه‌ای آمده است، سیمین بهبهانی هم. میرجلال‌الدین کزازی، حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، عبدالرضا داوری، محمود عابدی، محمود امیری سالار و هادی سودبخش هم هستند.

کاظم سادات اشکوری، مهدی ماحوزی، محمدجواد مظفر، اکبر ایرانی، ادیب برومند، احمد پورنجاتی، احمد محیط، خسرو سینایی، علی گراتمایه، عظیم زرین‌پور، محمود صنعتی، عنایت‌الله مجیدی، قاسم صافی، ناهید توسلی، عبدالرحیم جعفری و ... بسیاری دیگر از شخصیت‌ها و نویسندگان صاحب‌نام کشور آمده‌اند تا جای خالی استاد را به سوگ بنشینند. وزیر علوم پیامی داده است که علی دهباشی، سردبیر مجله بخارا، آن را می‌خواند؛ «استاد باستانی پاریزی دانشمندی تلاشگر در عرصه کسب علم و فعال در زمینه تاریخ ایران و جهان تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم و شناساندن آن به ایرانیان و جهانیان کرد. استاد پاریزی همچنین برای منزلت و جایگاه دانشگاه ارزش و اهتمام ویژه‌ای قائل بود از این رو به حضور خودش در دانشگاه بسیار اهمیت می‌داد».